

نوشته های ذهنی ۲ (سنجش و مقایسه)

شعر گردانی:

شعر زیر را بخوانید ، و درک و دریافت خود را بنویسید.

مگر دیده باشی در باغ و راغ بتابد به شب ، کرمکی چون چراغ
یکی گفتش ، ای کرمک شب فروز چه بودت که بیرون نیایی به روز
ببین کاتشی کرمک خاکزاد جواب از سر روشنایی چه داد
که من روز و شب جز به صحرانیم ولی پیش خورشید پیدانیم.
بوستان ، باب سوم

بازگردانی و بازپروری

هوا رو به سردی رفته بود و پاییز از راه رسیده بود. پدر باسختی موتور قدیمی خود را که یکی دو سالی می شد روشن نشده بود و دیگر عتیقه محسوب می شد را روشن کرد و دختر هفت ساله خود را صدا کرد تا در اولین روز مدرسه او را بدرقه کند.

اما در نزدیکی مدرسه دختری از ماشین شاستی بلند پدرش پیاده و به درون مدرسه رفت.

پدر دخترک عرق شرم خود را از پیشانی پاک کرد؛ زیرا که متوجه نگاه های دخترش به آن ماشین و آن دختر بچه شده بود. در دل گفت : " دخترم مرا ببخش " اما در همین موقع دختر کوچکش دستان خود را به گردن پدر انداخت و بوسه ی کوچکی به روی پدر زد و گفت : " بابا تو بهترین بابای دنیایی! "

باز آمد بوی ماه مدرسه	کودکان بودن روان سوی مدرسه
همه دست در دست پدر	یا سوار بر ماشین شاستی بلند
موج موج می آمدند این کودکان	تا بگیرند درس هم چون عالمان
بود اما کودکی در این میان	مهربان و خوش بیان و خوش زبان
صبح گاهان سوار بر موتورش	می آمد سوی مدرسه با پدرش
ناگهان آمد آن شاستی بلند	در برابر، چشم آن یک دخترک
آن پدر سر به زیر انداخت از شرمندگی	چون نداشت هیچ پولی از بیچارگی
چون بدید آن دخترک شرمندگی پدرش	زود دوید و دست انداخت گردنش
گفت آن دختر ز خاک ساریش	کی پدر شرمگین مباش پیش من

که توهستی در کل این جهان بود و نبود تمام هستیم